

بررسی رویکرد روان شناختی در ادبیات

حسن دادخواه تهرانی *

علیرضا محکی پور *

چکیده:

یکی از شیوه های بررسی و ارزیابی آثار ادبی، نقد و تحلیل آن بر اساس دستاوردهای روان شناسی است. از آنجا که موضوع این دانش، شناخت ذهن و رفتار انسانی است و از سویی آثار ادبی جلوه ای از اندیشه و شخصیت پدید آورنده خود را به نمایش می گذارد و فرآیند آفرینش ادبی امری کاملاً روانی است لذا برای شناخت انگیزه ها و ویژگیهای شخصیتی هنرمندان، می توان از آثار آنان به عنوان یک منبع تحقیق بهره برداری نمود.

در این راستا نظریات گوناگونی از سوی منتقدان ادبی و روان شناسان آشنا به حوزه ادبیات ارائه شده است و مکاتب ویژه ای برای تحلیل کیفیت خلق اثر ادبی و هنری به وجود آمده است. به رغم انتقادات و خرده گیریهایی که تا کنون بر نظریات یاد شده وارد آمده است ولی نقد روان شناختی آثار ادبی همچنان از جذاب ترین انواع نقد به شمار می آید.

کلید واژه ها: نقد ادبی، روان شناسی، تخیل و خلاقیت.

* * *

درآمد:

یکی از انواع جذاب، مشهور و در عین حال پیچیده نقد ادبی، نقد روان شناختی یا نقد روانکاوانه است که پیشینه آن در واقع به درازای عمر نقد ادبی است. زیرا در لابلای آثار انتقادی که از ادبیات کهن به دستمان رسیده، به گونه ای توجه منتقدان به شخصیت صاحب اثر و فضای عاطفی حاکم بر آن، دیده می شود.

* دانشگاه شهید چمران اهواز

• دانشگاه شهید چمران اهواز

در روزگار کنونی، با پیشرفت علوم انسانی و علوم تجربی، دانش روان‌شناسی و به دنبال آن نقد روان‌شناختی، همگام با علوم دیگر جزیی تر، علمی تر و بالاخره مستند بر پژوهشها و یافته‌های نو گردید و اصطلاحات علمی و پیچیده‌ای در آن رایج شد، آنچنانکه امروزه فهمیدن درست اصول، اهداف و کاربرد آن، به مطالعه دقیق و فراگیری چند رشته تخصصی، وابسته شده است.

تاکنون کتابها و مقالات تخصصی فراوانی پیرامون موضوعاتی مانند تخیل، الهام، نماد گرایی، تداعی معانی و دیگر موضوعات وابسته به نقد روان‌شناختی و ادبیات نوشته شده است که چه بسا فهم درست آنها برای غیر متخصصان در این رشته آسان نباشد.

در این نوشتار کوشش شده است تا بطور گذرا و با زبانی ساده، مهمترین مسایل این نوع نقد و ارتباط آن با ادبیات و چند فراز وابسته به آن، مورد بررسی قرار گیرد و در پایان به نامدارترین مکتب روانکاوی که سبب بروز تحولات شگرفی در نقد ادبی معاصر شده است، اشاره می‌شود.

۱- پیوند روان‌شناسی با ادبیات

ارتباط "روان‌شناسی" به عنوان دانشی که به بررسی ذهن و رفتار انسان می‌پردازد با "ادبیات" که موضوع آن، انسان و تاثیر محیط بر اوست، چنان نزدیک است که شاخه‌ای به نام "روان‌شناسی ادبی" بر اساس مشترکات این دو دانش به وجود آمده است. هدف این شاخه، مطالعه روان‌شناختی صاحب اثر، مطالعه فرآیند آفرینش ادبی، شناخت اصول و نشانه‌های روان‌شناسی موجود در اثر ادبی و بررسی تاثیر ادبیات بر خوانندگان یک اثر ادبی است.^۱

بر این اساس بسیار روشن است که آثار ادبی، یک امر دو سویه است؛ که در یک سوی آن، انسانی به عنوان شاعر یا نویسنده، قرار دارد و در سوی دیگر، انسان دیگری به عنوان مخاطب (خواننده) ایستاده است. به زبان دیگر، دو سوی یک اثر ادبی، با امور روانی انسان، ارتباط تنگاتنگی دارد؛ زیرا اثر ادبی، آمیزه‌ای از تخیل و اندیشه است و الهام، ذوق و دانش یک انسان آن را به وجود آورده است تا از

آن برای برانگیختن احساسات و عواطف انسان دیگری به عنوان خواننده استفاده کند و چه بسا بتواند وی را به واکنش رفتاری نیز وادار سازد.

افزون بر دو سوی یک اثر ادبی، خود اثر نیز به طور مستقل می تواند کانون بررسی های روان شناختی قرار گیرد. برای نمونه می توان به نظر "کانت" در این باره اشاره نمود. وی ادبیات و هنر را حاصل فعالیت هماهنگ و متناسب تمام قوای نفسانی می داند که با آزادی و بدون هیچ تقید و تعینی در عالم تصویر و تجسیم، انجام می پذیرد.^۱

بر این پایه، "آفریدن یک اثر ادبی" نوعی رفتار قابل شناخت به حساب می آید و می توان آن را برآیند یک انگیزه روان شناختی و پرتویی از زندگی روانی خالق آن و نشانی از انگیزشهایی دانست که چه بسا وی به هنگام خلق اثر ادبی، متوجه آن نبوده است.^۲

با توجه به آنچه گذشت، می توان گفت که بی گمان شناخت ابعادی از یک اثر ادبی، در گرو آشنایی با دستاوردها و نظریه های دانش روان شناسی است و از رهگذر این آشنایی و تشخیص موارد بهره برداری شده در اثر، می توانیم به تحلیل درست اثر ادبی و آفریننده آن، بپردازیم.

البته پیش نیاز این تحلیل، دانستن این نکته است که آیا خالق اثر ادبی، در بهره گیری از روان شناسی در ترسیم جریان ذهنی و حالات پیچیده عاطفی و محرکهای شخصیت‌های موجود در اثر، موفق بوده است؟ طبعاً نویسنده ای که از شناخت و آگاهی‌های روان شناسانه، بی بهره یا کم بهره باشد، در کار خود، به ویژه داستان نویسی، موفق نخواهد بود؛ زیرا شناخت ضمائر انسان، به عنوان شخصیت‌های داستان، موضوع پیچیده ای است و پردازش درست درونمایه داستان نیز بدون انتخاب "شخصیت" متناسب با آن، امکان پذیر نخواهد بود.^۳

۲- ارتباط روان شناسی با نقد ادبی

۱. همان، ص ۸۱.

۲. ژ. س. کارلونی، نقد ادبی، ترجمه نوشین پزشکی، ص ۹۹.

۳. محمد هادی محمدی، روش شناسی نقد ادبیات کودکان، ص ۱۹۳.

نقد ادبی به عنوان شاخه‌ای از ادبیات است که با پیشینه و قدمت تاریخی خود که به قرن چهارم پیش از میلاد بر می‌گردد، وظیفه تحلیل، تفسیر و ارزیابی اثر ادبی را بر عهده دارد. در میان تمام رویکردهای نقد ادبی، رویکرد نقد روان‌شناختی به جهت پیچیدگی آن بحث‌انگیزترین نوع نقد می‌باشد.^۱

وظیفه این نقد را می‌توان بررسی مسایلی چون فرآیند آفرینش ادبی (شناخت تاثیر محیط و سنت‌های اجتماعی در تکوین اثر) و تحلیل و بررسی شخصیت‌های ادبی بر شمرد.^۲ زیرا پیروان نقد روان‌شناختی، اثر ادبی را در درجه اول بیان حالت ذهنی و شخصیت فردی نویسنده آن می‌دانند. در راستای این بررسی، منتقد روان‌شناس کوشش می‌کند تا با مطالعه اثر ادبی، پیوستگی میان اثر ادبی و ادیب را دریابد و جریان باطنی، ذوق، قریحه، عواطف و تخیلات او را کشف نماید^۳ و پس از کندوکاو متون ادبی، مفاهیم پنهان آن را آشکار سازد.

۳- مسایل مشترک روان‌شناسی و ادبیات

ذهن انسان، در فرآیند بوجود آوردن یک اثر ادبی، توانایی‌هایی را از خود نشان می‌دهد که شناخت درست آنها، نیاز مند بهره‌گیری از مباحث روان‌شناسی است. از میان آن توانایی‌ها، در این نوشته به پنج مورد برجسته آن اشاره خواهد شد.

۳-۱: تخیل

در گذشته، پرداختن به مسایل روانی انسان، از جمله نیروی تخیل او، بخشی از مباحث دانش "فلسفه" بود و به همین دلیل، آرای گرانقدری در این زمینه از فلاسفه، به ویژه فلاسفه اسلامی به جا مانده است. برای نمونه فارابی دانشمند و فیلسوف نامدار اسلامی، در طبقه بندی قوای نفس، قوه ای را به نام قوه متخیله، از اجزای قوای مدرکه به حساب آورده است. وی معتقد است که وظیفه این قوه، آن است که

۱. ویلفرد. ال. گورین و دیگران، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، ص ۱۳۹.

۲. نجمه رحایی، آشنایی با نقد ادبی معاصر عربی، ص ۱۹۱.

۳. ژ. س. کارلونی، نقد ادبی، ص ۴۲.

صورت محسوسات را پس از غیبت آن صور از دامنه حس، نگاه دارد و بعضی از صورتها را با بعضی دیگر، ترکیب کند و یا بعضی را از بعضی جدا سازد.^۱ بر این اساس، نیروی تخیل و باز آفرینی پدیده ها در آدمی، به این قوه وابسته است. ولی امروزه، تخیل یا تصویرگری، جزیی از مباحث حوزه روان شناسی و زیبایی شناسی گردیده است.

پیرامون فرآیند تشکیل تخیل، اعتقاد بر این است که تخیل از ترکیب و تغییر دادن تصویرهایی ساخته شده است که انسان آنها را از واقعیت دریافت نموده و در "حافظه" نگه داری می کند.^۲ بر این پایه، تخیل، گر چه شکلی از "حافظه" به شمار می رود و تا حدود زیادی از محدودیت های مبتنی بر واقعیت آزاد شده است^۳ ولی به هر حال فرآورده واقعیت عینی و خارجی است.^۴

از دیدگاه روان شناسان، تخیل بر دو گونه است؛ ۱- تخیل حضوری یا انفعالی ۲- تخیل خلاق یا ابتکاری. نوع حضوری، مربوط به تصوراتی است که پیشتر از ذهن گذرانده شده است و به هنگام تخیل، با همان ترکیب پیشین خود، دوباره در ذهن حاضر شود، ولی در تخیل خلاق یا ابتکاری که آثار ادبی زاده این نوع تخیل است، انسان از صور موجود در ذهن، ساختار نوین و ترکیب تازه ای به وجود می آورد. از آنچه که تا کنون در باره تخیل گذشته است، می توان نتیجه گرفت که گر چه معنا و مفهوم تخیل با دامنه گسترده ای از واژگان بیان می شود ولی همگی آن واژگان، دلالت بر یک مفهوم دارد و آن "تصویر سازی" است.

۲-۳: تصویر سازی و زیبایی آفرینی

یکی از مهمترین کارکردهای تخیل، تصویر سازی است؛ یعنی همان موضوعی که روان شناسی را با آفرینش ادبی و هنری، پیوند زده است. زیرا هنرمند(ادیب) کوشش می کند تا از رهگذر تصویر سازی در اثر خود (جدا سازی یا ترکیب ذهنی عناصر واقعیت) احساسات و عواطف، دریافتها و اندیشه های

۱. حنا الفاخوری و خلیل البحر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۴۲۳.

۲. محمد هادی محمدی، روش شناسی نقد، ص ۳۷.

۳. آل. برت، تخیل، ترجمه مسعود جعفری، ص ۱۱.

۴. مصطفی آل احمد، انگاره زیبایی شناسی هنری، ص ۵۷.

خویش را در قالب و سبک تازه و زیبا به مخاطبان منتقل نماید و آنان را به کنش عاطفی وا دارد. افزون بر این، هنرمند در این روند، خصلت زیبا شناختی و عاطفی هنر خود را نیز شکل می‌دهد.

در این زیبایی آفرینی، تصویر گری و تخیل کوششی است که ذهن خلاق به کار می‌برد تا میان اجزاء طبیعت، پیوندی نو بیافریند. همانگونه که هنرمندی مانند شاعر، آنچه را که دیگران به مدد هوش خود دریافت می‌کنند، او با احساس، بر می‌گزیند و سپس آن را در یک فرآیند ذهنی، باز سازی و باز آفرینی می‌کند و در قالب زبان وا می‌گوید.

بر این پایه، می‌بینیم که زیبایی آفرینی در ادبیات، حاصل پیوند سه عنصر تخیل هنری، تصویر سازی خلاق و کارکرد عاطفی زبان است.

۳-۳: تداعی و خلاقیت

هنرمند (ادیب) در فرآیند تخیل، تصویر سازی و زیبایی آفرینی در اثر ادبی خود، به کمک یکی دیگر از توانایی‌های ذهن، یعنی اصل "تداعی معانی"، به سوی "خلاقیت ادبی" راه می‌جوید. بر پایه این اصل، ذهن انسان از روی عادت، به هنگام برخورد با یک پدیده، با به یاد آوردن اندیشه‌های قبلی خود، که به نوعی با آن پدیده مربوط است، میان آن دو تصویر، پیوند برقرار می‌کند و از این رهگذر، به "خلاقیت" می‌رسد. خلاقیت، توانی است که انسان به کمک آن، می‌تواند، تداعی‌ها و ارتباطات ذهن خود را فعال کند و در پایان، چیزها تازه‌ای بیافریند. منتقدان روان‌شناس نیز با بهره‌گیری از تداعی‌های موجود در اثر ادبی می‌توانند به شخصیت صاحب اثر راه یابند.

۳-۴: نماد سازی

"نماد" اگرچه مفهوم بسیار وسیعی دارد ولی کارکرد اصلی آن، "توصیف نمودن و باز نمایی کردن موضوع و معنایی پوشیده با روش" غیر مستقیم "و به واسطه موضوعی شبیه به آن است. این نماد، می‌

تواند واژه، علامت، اشاره، ترکیب و عبارتی باشد که به معنی و مفهومی و رای آنچه می نماید، دلالت کند. افزون بر کارکرد عقلانی یاد شده، نماد چه بسا، دارای بار عاطفی و احساسی نیز باشد. آنچه که "نماد" را به مباحث روان شناسی پیوند می زند، فرآیند ساخت و تشکیل آن و بهره گیری منتقد روان شناس از آن برای تحلیل متن ادبی و شناخت بیشتر صاحب اثر است. پیرامون فرآیند تشکیل نماد، به طور گذرا می توان گفت که دستگاه عصبی انسان، در برخورد و تماس با جهان خارجی، به کمک حافظه، تصویرهایی را برای ذهن به وجود می آورد. این تصویرها، در مجموع، اندیشه انسان را نسبت به جهان خارج، پایه ریزی می کند. هر گاه این تصویرهای ذهنی، از شکل مفهومی به در آید و در پدیده خارجی متجلی گردد، "نماد" به وجود می آید و از آن پس دیدن آن "نماد" سبب به یاد آوردن کلیه مفاهیمی می شود که آن نماد در بر دارد. بر همین اساس است که نماد را می توان الگوی عینی تصاویر ذهنی، به حساب آورد.

این فرآیند، چون با استفاده از توان تداعی معانی ذهن، صورت می گیرد و بخش قابل توجهی از زندگی عقلانی و عاطفی انسان، ریشه در آن دارد، یکی از مهمترین عناصر رونکاوای انسان محسوب می گردد.^۲ ارتباط نماد سازی با ادبیات از آن جهت است که به کارگیری "واژگان" در اثر ادبی و نوع "زبان"ی که صاحب اثر در آفرینش ادبی خود، به خدمت می گیرد (زبان ادبی)، به طور ذاتی می بایستی آکنده از "نماد" باشد، زیرا یکی از تفاوتهای زبان ادبی با زبان علمی و زبان محاوره ای، سمبلیک بودن آن است و صاحب اثر ادبی به ویژه شاعر نمی تواند برای بیان اندیشه های خود ابزاری جز زبان رمزی بر گزیند. بر این پایه، منتقدان، در تحلیل روان شناختی از متن ادبی، ناچارند رازهای سر به مهر "نماد" های آن را بگشایند.

۳-۵: الهام

الهام، که موتور محرک هنرمند و ادیب است، از شیفتگی، تعلق خاطر و دلبستگی او به موضوعی خاص، به وجود می آید. به زبان دیگر، "کشش" موجود در یک موضوع خاص، منشاء شیفتگی هنرمند

۱. کارل گوستا و یونگ، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، ص ۲۷.

۲. جلال ستاری، اسطوره و رمز، ص ۱۳.

به آن موضوع را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، خود "الهام" نیز به عنوان یک حالت نفسانی، سرچشمه و نشانه قدرت خلاقیت هنرمند محسوب می‌شود.^۱

پیرامون چگونگی الهام، دو نظریه متفاوت وجود دارد؛ بنا بر یک نظریه قدیمی که از دیر باز در میان حکما و فلاسفه ای چون افلاطون و ارسطو و دیگر فلاسفه یونان و روم رواج داشته است، منشاء الهام، قدسی و ربوبی است.

این نظریه تا دوران رنسانس و اواخر قرن هیجدهم در اروپا همچنان طرفدار داشت. ولی از این زمان، نظریه ای دیگر پدید آمد که به موجب آن، منبع الهام هنرمند، درون او یعنی ضمیر ناخودآگاه و نیمه آگاه است. بر پایه این نظریه، روح خلاق هنرمند، بدون دخالت و کنترل عقل، تجربه های خود را در قالب اثر ادبی و هنری بیان می‌کند.

پس از مرور گذرا بر این پنج نکته از مسایل مشترک میان ادبیات و روانشناسی، به بررسی نقد روانشناختی می‌پردازیم تا از این رهگذر، کاربرد آنها را در قالب نظریه ای مستقل، تحلیل نماییم.

۴- نقد روان‌شناختی تحلیلی (نقد روانکاوی)

از آنچه که پیرامون نقد ادبی قدیم به دستمان رسیده است می‌توان استنباط نمود که در شیوه های سنتی نقد ادبی، بررسی حالات روانی پدید آورنده اثر ادبی، از طریق شرح حال و زندگینامه وی، صورت می‌گرفته است و منتقدان، اینگونه می‌توانستند نوعی ارتباط میان وضعیت شخصیت صاحب اثر با ویژگی های اثر او برقرار کنند.

این انطباق، گرچه کلی، نامنظم و غیرعلمی به نظر می‌رسد ولی با توجه به محدودیت‌های علمی آن روزگار، قابل ستایش و پذیرفتنی است.

امروزه، روان‌شناسی جدید، توانسته است با بررسی های مبتنی بر شیوه های علمی، حالات روانی صاحب اثر را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار دهد و با بهره گیری از نشانه های موجود در اثر ادبی، به تفسیر روان‌کاوانه آن بپردازد.

یکی از نظریه های جدید روانکاوی که در زمینه نقد ادبی، مورد توجه و خرده گیری صاحب نظران واقع گشت، منسوب به زیگموند فروید است. وی برای ذهن، دو نیمه خود آگاه و نا خودآگاه قائل بود. نیمه خودآگاه، به مجموعه عواطف و حالاتی گفته می شود که در بخش روشن ذهن قرار دارد و انسان نسبت به آنها، آگاهی دارد. ولی نیمه ناخودآگاه ذهن، قسمت پنهان عواطف است و بخش زیادی از موجودیت روانی انسان را در خود جای داده است. فروید معتقد بود که انسان، آرزوهایی را که به دلیل ناهمگونی با معیارها و موانع اخلاقی و اجتماعی، نمی تواند برآورده سازد، به ضمیر ناخودآگاه ذهن می راند. سرکوب کردن این امیال و واپس زدن آنها به ناخودآگاه ذهن، سبب کشمکش های درونی و بروز اختلالات رفتاری و بالاخره به عقده های روانی منجر می شود. لذا روانکاو برای درمان بیماران روانی ناچار است به قسمت ناخودآگاه ذهن آنان دست یابد. از سوی دیگر، انسانها به دلیل قبح آرزوهای برآورده نشده خود، از آشکار کردن زوایای پنهان در ضمیر ناخودآگاه، خودداری می کنند. به همین دلیل، روانکاوان برای جلوگیری از "مقاومت" بیماران در افشای راز خویش، راهی جز به وجود آوردن محیطی دوستانه برای آنان و استفاده از واکنشهای غیر ارادی ایشان مانند "رؤیابردازی" و "خیال بافی" ندارند. زیرا "رؤیا" در حالت خواب، یعنی زمان بی ارادگی انسان، تصاویر ذهن ناخودآگاه را آشکار می سازد و به همین جهت است که آن را یکی از خصوصی ترین تجربه های هر انسان می دانند. "خیال بافی" نیز واکنشی است که انسان ناکام، از آن برای جبران خواسته های برآورده نشده، استفاده می کند.

از همین روست که فروید، "تخیل" و "خلاقیت" هنرمندان در آفرینش اثر هنری، را بازخورد خواهش های نابرابر آورده آنان می پندارد.

البته او، معتقد است که هنرمندان با افراد عادی که دچار بیماری روانی شده اند، بسیار متفاوتند، زیرا هنرمندان می توانند به کمک توان بالای هوشی، آرزوهای سرکوب شده خود را در قالب اثر هنری به گونه ای ارضاء کنند که عناصر شخصی در آن همچنان پنهان بماند و مخاطبان وی نیز بتوانند با مطالعه اثر او، رنج حاصل از آرزوهای برآورده نشده خود را التیام دهند.

به همین دلیل، ادبیات و هنر ممکن است برای هنرمند دریچه‌ای به سوی واقعیت بگشاید، یعنی کاری که چه بسا از "رؤیا" برنیاید. اگر چه این نظریه اشاره می‌کند که هنرمند شخصی بیمار و روان رنجور است ولی در همان حال، اعتراف دارد که آفرینش اثر ادبی، نوعی درمان است که نویسنده را توانا می‌سازد سائقه‌های غریزی خود را بهتر از بیماران دیگر، ارضاء کند.^۱

همانگونه که آشکار گشت، بیشترین هدف فروید از تحلیل روانکاوانه خود این است که نشان دهد چگونه می‌توان از یک اثر ادبی، به عنوان وسیله‌ای برای نفوذ و کاوش در ژرفای روح نویسنده آن بهره برداری نمود.

گر چه جنبه‌هایی از نظریه روانکاوی فروید، در نقد و تفسیر آثار ادبی و هنری، پس از وی، توسط شاگردان و پیروانش مورد بازنمایی و خرده‌گیری قرار گرفت و برخی از منتقدان ادبی، اصولاً تحلیل‌های روان‌شناختی را در ارزیابی آثار ادبی، غیر قابل‌تعمیم بر همه هنرمندان و فاقد جامع‌نگری می‌دانند، ولی با این وجود امروزه، نقد روان‌شناختی آثار ادبی به ویژه تفسیر آثار ادیبان و هنرمندانی که به جهت شخصیتی دارای ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشند، همچنان از جذاب‌ترین و متداول‌ترین انواع نقد ادبی به شمار می‌آید.

منابع

- ۱- آل احمد، مصطفی: انگاره زیبایی‌شناسی هنری، چاپ اول، انتشارات نشانه، تهران، ۱۳۳۷ش.
- ۲- برت، آر. ال: تخیل، ترجمه مسعود جعفری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین: آشنایی با نقد ادبی، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۴- ستاری، جلال: اسطوره و رمز، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۴ش.
- ۵- الفاخوری، حنا و خلیل البحر: تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، کتاب زمان، تهران، ۱۳۵۵ش.

- ۶- کارلونی، ژ. س: نقد ادبی، ترجمه نوشین یزشک، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- ۷- گورین، ال و دیگران: راهنمای رویکرهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۸- محمدی، محمد هادی: روش شناسی نقد ادبیات کودکان، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ۹- نجمه، رجایی: آشنایی با نقد ادبی معاصر عربی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۷۸ش.
- ۱۰- ولک، رنه و اوستن وارن: نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۱- ویگوتسکی، لوسمنوویچ: روان شناسی هنر، ترجمه بهروز عزب دفتری، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۷ش.
- ۱۲- هال، ورنن: تاریخچه نقد ادبی، ترجمه هادی آقا جانی و دیگران، انتشارات راهنما، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۱۳- یونگ، کارل گوستاو: انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۷ش.